**چكيده**

باب اخذ حديث در اهل سنت از زمان فوت رسول اكرم (صلي الله عليه و آله) منسدّ گرديد و نيز ميان زمان نيافت حديث و نگارش آن، فاصله زماني قابل توجهي افتاد.

وليكن ميان شيعيان برخلاف اهل سنت نه تنها بعد از درگذشت رسول‌الله (صلي الله عليه و آله) اخذ حديث پايان دريافت بلكه شمارش آن نيز ممنوع نبود و حتي امري ممدوح به شمار مي‌رفت. البته ميزان موفقيت امامان شيعه در ترويج معارف خود، به حسب شرايط سياسي زمان آن حضرات متفاوت است. محدود بودن شديد امام هادي (عليه السّلام) از جانب حكومت وقت و قطع ارتباط ايشان با شيعيانشان باعث به جريان افتادن سيل احاديث جعلي از سوي معاندان و غاليان گرديد. ولكن با تمام اين احوالات امام هادي (عليه السّلام) و برخي شيعيان ايشان تلاش‌هاي بسياري را براي حفظ و اشاعه‌ي معارف اهل‌بيت (عليهم السّلام) نمودند كه تفصيل اين اجمال را در اين مقاله خواهيد ديد.

**نگاهي به وضعيت حديث در دوران امام هادي (عليه السّلام**

همان‌طور كه مي‌دانيم, باب صدور حديث در اهل سنت با رحلت حضرت رسول اكرم (صلي الله عليه و آله) بسته شد و پس از آن, نوبت جمع و تدوين حديث فرا رسيد كه متأسفانه با فرمان منع كتابت حديث, مدتي نه چندان كوتاه ميان صدور حديث و كتابت و نگهداري آن از نسيان و جعل و تحريف, فاصله افتاد كه اين امر, معضلات و مشكلات بسيار زيادي براي فقها و محدثان اهل سنت به وجود آورد، و آن‌ها را در سيل عظيم احاديث مجعول، اسرائيليات و احاديث ضعيف السند گرفتار كرده. [1]

اما حركت تكاملي شيعه با سير تقريباً بي‌برنامه‌ي اهل سنت ـ لا اقل در بحث حديث در قرون اول ـ تفاوت ما‌هوي دارد.

شيعيان نه تنها اعتباري براي فرمان منع كتابت حديث قائل نبودند, بلكه نسبت به كتابت و حفظ سنت نبوي از هيچ كوششي فرو‌گذار نكردند. به عنوان نمونه مي‌توان به تلاش‌هاي اميرالمؤمنين علي (عليه السّلام) و يارانش در كتابت سنت نبوي اشاره كرد كه خوشبختانه برخي از اين مكتوبات در لابه‌لاي ميراث حديثي شيعه, ثبت و ضبط شده و به دست ما رسيده است.‌ [2]

از طرف ديگر, حضور امامان معصوم (عليهم السّلام) در ميان شيعيان ـ به عنوان منابع صدور حديث شيعه پس از رحلت پيامبر اكرم (صلي الله عليه و آله) ـ كه بيش از دو قرن به طول انجاميد باعث شد كه ميراث حديثي شيعه فقط به احاديث صادره از پيامبر اكرم (صلي الله عليه و آله) محدود نشود و توسعه و تكامل جدي پيدا كند. دانشمندان از اصحاب ائمه (عليهم السّلام), با استفاده از آموزه‌هاي آسماني اهل‌بيت (عليهم السّلام) در زمينه‌هاي مختلف فقهي، اعتقادي، فكري و…, پايه‌هاي علمي خود را تقويت كرده و زمينه‌هاي ماندگار شدن انديشه‌هاي شيعي را در فراز و نشيب روزگار فراهم كردند‌.

واضح است كه امامان معصوم (عليهم السّلام) نيز شرايط يكساني نداشتند. برخي از آنان ـ همچون صادقين (عليهما السّلام) ـ توانستند با استفاده از كشمكش‌هاي ميان آل اميه و آل عباس و آزادي نسبي زمان خودشان, در گسترش و تكامل معارف اسلام ناب, گام‌هاي پر ارزشي بردارند [3] و برخي ـ همچون عسگريين (عليهما السّلام) ـ حتي از ارتباط با بستگان خود نيز محروم و دائماً در زندان و تبعيد به سر مي‌بردند, لذا فرصت چنداني براي عرضه‌ي زلال معرفت به تشنگان حقيقت به دست نياوردند.‌ [4]

دوره‌ي امام هادي (عليه السّلام), آغاز دوره‌ي ديگري از حبس آشكار امامان شيعه است. ظاهر‌سازي‌هاي مأمون و معتصم نسبت به امام رضا و امام جواد (عليهما السّلام) پايان يافته است و متوكل, پرده از چهره‌ي حقيقي خلافت عباسي بر‌مي‌دارد و اين معنا از القاب دو امام بزرگ (امام هادي (عليه السّلام) «صاحب العسگر» و امام حسن عسگري (عليه السّلام)) هويداست‌.

پيداست كه با حبس يا تبعيد امام (عليه السّلام) (تنها منبع صدور حديث شيعه در آن زمان)، از سوي دستگاه خلافت, وضعيت حديث به كلي تغيير مي‌كند. كلاس‌هاي درس و بحث و مناظره, به حالت تعطيل درآمده و ارتباط شاگردان مكتب اهل‌بيت (عليهم السّلام) با تنها معلم مورد اعتماد‌شان قطع مي‌شود. پرسش‌هاي اعتقادي، فقهي، حديثي و رجإلي اصحاب, بي‌جواب مانده و شناختن سره از ناسره ـ با توجه به عدم تدوين قواعد علم الحديث در آن زمان ـ مشكل مي‌شود و سيل احاديث جعلي دشمنان و معاندان از يك طرف و غاليان و دشمنان دوست‌نما از طرف ديگر, عرصه را بر جويندگان حقيقي معارف اهل‌بيت تنگ مي‌كند. [5] از طرف ديگر تعقيب و شنكنجه‌ي دوست‌داران اهل‌بيت (عليهم السّلام) و ياران باوفاي ائمه (عليه السّلام) باعث متواري شدن آن‌ها و قطع ارتباطشان با اين منابع آسماني گشته و عرصه‌ي فعاليت‌هاي شيعيان محدود‌تر مي‌گردد. تنها به عنوان يك نمونه, مي‌توان از متواري شدن حضرت عبدالعظيم الحسني (عليه السّلام), نام برد كه به علت تحت تعقيب بودن از سوي دستگاه خلافت عباسي, مجبور به ترك وطن شده و راهي ديار غربت در سرزمين ري گرديد. [6]

با اين تنگناها و فشار‌ها است كه ركود نسبي در اين زمان بر فعاليت‌هاي علمي و خصوصاً فعاليت‌هاي حديثي شيعه, سايه مي‌افكند و آن پويايي و حركتي كه در دوره‌هاي قبل وجود داشت از ميان رفته و همه چيز جاي خود را به سكون و آرامشي مرگ‌بار مي‌دهد.‌

با وجود اين تنگناها و فشارها، امام (عليه السّلام) و ياران باوفايش از حركت باز نايستاده و از كوچك‌ترين فرصت‌ها براي دوام نهضت علمي ـ فرهنگي خود, استفاده مي‌كنند. با تلاش‌هاي خستگي ناپذير امام و ياران جان بر كف اوست كه ميراث شيعه از فنا و نابودي نجات يافته و به دست نسل‌هاي بعدي مي‌رسد. نسل‌هايي كه گام‌هاي متين و استواري در حفظ و نگهداري اين ميراث عظيم برداشتند و جوامع اوليه‌ي حديث شيعه را تدوين كردند.

ما در اين مجال كوتاه, به بررسي رهنمودها، ديدگاه‌ها و اقدامات امام هادي (عليه السّلام) در حفظ، اشاعه و تصفيه‌ي حديث شيعه و نيز مشكلات امام در اين زمينه, خواهيم پرداخت؛ اميد است كه بتوانيم حق مطلب را ادا كنيم.‌

# نگرش علم الحديثي امام هادي (عليه السّلام)

در بررسي سخنان معصومين (عليهم السّلام), به موارد زيادي برخورد مي‌كنيم كه مستقيم يا غير مستقيم به قواعد علم الحديث مربوط مي‌شود. در سخنان امام هادي (عليه السّلام) نيز چنين مواردي اگر چه بسيار اندك يافت مي‌شود. نكاتي از قبيل شرايط راوي‌، ملاك‌هاي شناخت ثقات، ملاك‌هاي نقد حديث، عرضه روايات و جرح و تعديل راويان و… از جمله قواعد علم الحديثي است كه‌از سخنان امام هادي (عليه السّلام) مي‌توان برداشت كرد و ما در صفحات آتي به اين نمونه‌ها خواهيم پرداخت. اما نكته‌اي كه بايد در اين‌جا مورد توجه قرار گيرد اين است كه احاديث حاوي قواعد علم الحديثي, در سخنان امام هادي (عليه السّلام) بسيار كمتر است. حال, اين سؤال پيش مي‌آيد كه علل كمبود اين‌گونه احاديث در سخنان امام هادي (عليه السّلام) چيست؟ آيا امام (عليه السّلام) اهتمامي به اين قواعد نداشتند و آن‌ها را دست و پا‌گير مي‌دانستند؟ آيا مسائل مهم‌تري در آن زمان وجود داشت كه امام هادي (عليه السّلام) پرداختن به آن‌ها را مهم‌تر مي‌دانستند؟ اگر نه, پس چه علت يا عللي باعث عدم توجه جدّي امام (عليه السّلام) به اين مسئله گرديده است؟

# علل قلّت آراي علم الحديثي امام هادي (عليه السّلام)

واقعيت, اين است كه قلّت آراي علم الحديثي امام هادي (عليه السّلام), ناشي از دست و پا گير دانستن اين قواعد از سوي امام و عدم اهتمام ايشان به اين امر نيست. دليل اين ادعا وجود احاديثي محدود از آن حضرت, پيرامون جرح و تعديل راويان و ديگر علوم حديثي است كه در صفحات بعد با تفصيل بيشتري از آن سخن خواهيم گفت. بنابراين امام هادي (عليه السّلام) وجود اين قواعد را لازم و ضروري مي‌دانستند و به آن اهميت مي‌دادند. اما در اين كه چرا با وجود اين اهتمام, عملاً در سخنان آن حضرت اين قواعد كمتر بيان شده است؛ دلايل متعددي را مي‌توان ذكر كرد كه ذيلاً به ذكر چند مورد از اين دلايل مي‌پردازيم:

# فشارها و تضييقات سياسي و اجتماعي

## الف) وضعيت سياسي دوران امام هادي (عليه السّلام)

عصر زندگي امام هادي (عليه السّلام) دوران پر التهاب و آكنده از تشويش و دگرگوني بود. در عصر آن حضرت, خشنونت و بد رفتاري با خاندان علي (عليه السّلام) و نوادگان و دوست‌داران او به اوج خود رسيده بود. بني عباس آزار و شكنجه‌ي طرفداران علي (عليه السّلام) را سرحوله‌ي سياست خود قرار داده بودند. نهايت سعي و كوشش خلفاي بني عباس در آن روزگار, صرف اين مي‌شد كه شخصيت‌هاي برجسته‌ي خاندان اهل‌بيت (عليه السّلام) را با فجيع‌ترين صورت از پا درآورند و كساني را كه محبوبيت بيشتري دارند, از محل سكونت خود تبعيد كنند و در مركز حكومت تحت نظر داشته باشند. جاسوسان و كارگزاران خلفا, مردم را به وحشت و رعب عجيبي, گرفتار ساخته بودند؛ به گونه‌اي كه هيچ كس به ديگري اطمينان نداشت. برادر از ترس برادر از ابراز عقيده خودداري مي‌كرد و حكومت, زور و خفقان سايه‌هاي سنگين خود را بر افكار و دل‌هاي مردم گسترده بود. [7]

بديهي است كه در چنين وضعيتي, تشكيل حوزه‌ي درسي و آموزش قواعد علم الحديث, امكان پذير نمي‌باشد؛ چرا كه اين‌گونه مباحث بايد در كلاس درس مطرح شود و در سخنراني‌هاي عمومي و… نمي‌توان، به جهت رعايت حال شنوندگان كه بيشتر عامه‌ي مردم هستند، از اينگونه مباحث سخن گفت؛ زيرا مباحث پيچيده‌ي علمي, در حوصله‌ي عامه‌ي مردم نمي‌گنجد. روشن است, در چنين وضعي كه امكان تشكيل جلسات عمومي سخنراني براي امام وجود نداشت، تشكيل كلاس‌هاي درس هم به طريق اولي امكان‌پذير نبود و امام (عليه السّلام) با توجه به مسائل سياسي عصر خود, از داشتن حوزه‌ي تدريس و نيز جلسات وعظ عمومي محروم بود؛ بنابر اين امكان طرح مباحث علم الحديثي براي امام وجود نداشته و در فرصت‌هايي كه دور از چشم مأمورين دستگاه خلافت به دست مي‌آمد, بيشتر به بيان مسائل ضروري امت مي‌پرداخته است.

## ب) تبعيد و حبس امام و قطع ارتباط ايشان با شيعيان

دوران زندگي امام هادي (عليه السّلام) با حكومت شش تن از خلفاي ستمگر عباسي, هم‌زمان گرديده بود كه هر كدام به نوبه‌ي خود, در كينه و عداوت اهل‌بيت (عليهم السّلام) نمونه بودند و هميشه مترصّد بودند كه اين نور الهي را خاموش سازند.

امام هادي (عليه السّلام) در سن هشت سالگي با به شهادت رسيدن امام محمد تقي (عليه السّلام) به توطئه‌ي معتصم، دوران امامت خود را آغاز كردند. [8] به فاصله‌يوتاهي از شهادت امام محمد تقي (عليه السّلام) «الواثق» به خلافت رسيد و پس از او, «متوكل» بر سر كار آمد. دوران چهارده ساله‌ي حكومت متوكل از سخت‌ترين, دورآن‌هاي زندگي امام هادي (عليه السّلام) است. [9] وي پس از رسيدن به خلافت, برنامه‌ي كلي عباسيان را در برخورد با علويان تغيير داد. او ظاهرسازي‌ها و عوام‌فريبي‌هاي مأمون و معتصم را پايان داده و چهره‌ي واقعي دستگاه خلافت را جلوه‌گر نمود. متوكل, طي نامه‌اي احترام‌آميز به‌صورت خيلي محترمانه و رياكارانه, امام (عليه السّلام) را به قبول تبعيد و ترك خانه و كاشانه‌ي خود مجبور ساخت. [10] امام هادي (عليه السّلام) پس از دريافت نامه‌ي متوكل, مجبور شد به سامرا هجرت كند. در سامرا به جهت كنترل رفت و آمدهاي حضرت و قطع ارتباط ايشان با شيعيان، متوكل او را در يك منطقه‌ي نظامي منزل داد. [11]

با اسكان امام (عليه السّلام) در يك منطقه‌ي نظامي, ارتباط ايشان عملاً با شيعيان قطع گرديد و شيعيان و اصحاب امام از ملاقات ايشان محروم شدند و هر بار ملاقات امام براي اصحاب, دردسرهاي فراواني داشت. اين ناامني به حدي بود كه حتي امام نيز بر جان شيعيان و اصحاب خود بيمناك بود. به عنوان نمونه, زماني كه «صقر بن أبي دلف بغدادي» پس از تحمل مشقات فراوان و پشت سر گذاشتن خطرات زياد به خدمت امام مي‌رسد, پس از لحظاتي كوتاه, امام (عليه السّلام) به او مي‌فرمايد: «بيشتر توقف ننماييد و برگرديد؛ چون من به آسايش و امنيت شما اطمينان ندارم.» [12]

متوكل عباسي, تنها به تبعيد امام بسنده نكرد و در موارد متعددي به تفتيش خانه‌ي امام و حبس ايشان اقدام كرد و ارتباط محدود ايشان با خواص اصحاب را نيز قطع كرد. [13] جمله‌ي اين مسائل, باعث عدم دسترسي اصحاب به آن حضرت شده و در نهايت, ارتباط علمي شيعيان با امام (عليه السّلام) قطع گرديد به طوري كه فقط يكي از تبعات آن, عدم بيان مسائل و قواعد علم الحديث, توسط آن حضرت است.

## ج)تضعيف همه جانبه‌ي شيعيان و سركوب علويان

متوكل, چهارده سال و نه ماه حكومت كرد و در تمام اين سال‌ها شيعيان را روز به روز در تنگناي بيشتر قرار داد. [14] به دستور او بود كه قبر سالار شهيدان, حضرت أبا عبدالله الحسين (عليه السّلام) در كربلا تخريب شد و مردم را از زيارت آن حضرت منع كردند. [15] وي هر كس از علويان را كه احساس مي‌كرد ممكن است خطري براي خلافت داشته باشد, تضعيف كرده و از ميان برمي‌داشت. كه نام عده‌اي از بزرگان علويان كه به دست او كشته شده‌اند در «مقاتل الطالبين» ذكر شده است. [16]

او بزرگان شيعه و دوست‌داران اهل‌بيت (عليهم السّلام) را نيز از ميان برمي‌داشت. نمونه روشن اين اقدامات, در برخورد متوكل با ابن سكّيت (م.244هـ) به خوبي مشاهده مي‌شود. روزي متوكل با اشاره به دو فرزند خود از او پرسيد: اين دو فرزند من نزد تو محبوب‌ترند يا حسن و حسين (عليهما السّلام)؟ ابن سكّيت ـ كه معلم فرزندان متوكل و از ياران با وفاي امام هادي (عليه السّلام) بود ـ از اين سخن برآشفت و بي‌درنگ گفت: «به خدا سوگند, قنبر غلام علي (عليه السّلام) در نظر من از تو و دو فرزندت بهتر است.» متوكل بي‌درنگ دستور داد زبان او را از پشت سر او بيرون كشيدند. [17]

وي حتي روايت حديث در فضائل اهل‌بيت (عليهم السّلام) را هم بر نمي‌تافت. روزي «نصر بن علي جهضمي» را به علت روايت حديثي, در فضائل آل‌عبا (عليهم السّلام) هزار تازيانه زد تا آن كه اطرافيان شهادت دادند كه او از اهل سنت است. [18]

در زمان او به دستورش, فرماندار مصر, آل ابي‌طالب را از اين شهر به عراق تبعيد كرد تا دستگاه خلافت, تسلط بيشتري روي آنان داشته باشد. [19] وي همچنين, علويان و شيعيان را در تنگناي اقتصادي شديدي قرار داد. اين فشار به‌قدري بود كه نقل است در آن زمان گروهي از بانوان علوي در مدينه, حتي يك دست لباس درست بر تن نداشتند كه در آن نماز بگذارند و فقط, يك پيراهن مندرس برايشان باقي مانده بود كه به هنگام نماز به نوبت از آن استفاده مي‌كردند. با چرخ‌‌ريسي, روزگار مي‌گذرانيدند و پيوسته چنين بودند تا متوكل به هلاكت رسيد. [20]

متوكل همچنين دارايي علويان كه ملك فدك بود را مصادره كرد كه در آن بالغ بر 24 هزار دينار بوده است. [21]

او به حاكم مصر دستور داد تا با علويان بر اساس قواعد زير برخورد كند:

1. به هيچ‌يك از علويان, هيچ‌گونه ملكي داده نشود.

2. علويان اجازه‌ي داشتن بيش از يك برده ندارند.

3. چنانچه دعوايي بين يك علوي و غيرعلوي باشد, قاضي نخست به سخن غير‌علوي گوش داده، سپس بدون گفتگو, حكم صادر كند. [22]

واضح است كه همه‌ي اين فشارها و تضييقات, در سير تاريخي تشيع و جريان تكاملي علوم اسلامي كه ائمه پرچم‌دار آن بودند‌ـ تأثير مستقيم داشته است. در زمان‌هايي كه علوي بودن و حتي دوست‌دار اهل‌بيت بودن, يك جرم بزرگ تلقي مي‌شد و هيچكس حتي علماي اهل سنت ـ جرأت نقل روايتي در فضائل اهل‌بيت (عليهم السّلام) را نداشت و كسي جرأت نزديك شدن به امام معصوم را نداشت؛ روشن است كه نقل و انتقال علوم ـ به طور عام ـ و دانش‌هاي حديثي ـ به‌طور خاص ـ دچار وقفه شده و مشكلات زيادي براي دانشمندان پديد مي‌آيد و همان‌‌گونه كه قبلاً گفتيم, در فرصت‌هاي محدودي هم كه گه‌گاه دور از چشمان مأموران دستگاه خلافت پيش مي‌آمد، فقط فرصت طرح مسائل مهم و پيچيده‌ي فقهي وجود داشت و اصحاب نمي‌توانستند مسائل علم الحديثي خود را هم مطرح كنند چرا كه اين مسائل ـ بعد از مسائل اعتقادي, فقهي و… ـ در درجه‌ي چندم اهميت قرار دارند؛ فلذا نتيجه‌ي همه‌ي اين شرايط اين شد كه امام (عليه السّلام) نتوانست قواعد علم الحديث را براي اصحاب خود به تفصيل بيان كند.

# اهتمام به حل مشكلات و بحران‌هاي فكري جامعه‌ي تشيع

در دوران زندگي امام هادي (عليه السّلام), يك سري مسائل و مشكلات فكري نيز جامعه‌ي تشيع را تهديد مي‌كرد؛ مسائلي از قبيل پيدايش فرقه‌هاي متعدد كلامي، فعاليت شديد غلات و… كه مسؤوليت مبارزه با آن‌ها و پاسخ‌گويي به شبهاتي كه پيروان اين فرقه‌ها مطرح مي‌كردند, همه و همه با امام هادي (عليه السّلام) بود كه در رأس جامعه, تشيع قرار داشتند؛ لذا پرداختن به اين گونه مسائل كه در نوع خود در آن زمان بسيار مهمتر از ساير مسائل بود, مانع از آن شد كه امام به مسائل ديگر از قبيل مسائل علم الحديثي روي بياورند.

در زير به شرح مواردي از اين قبيل مسائل فكري كه در آن زمان جامعه‌ي تشيع را تهديد مي‌كرد, مي‌پردازيم:

## الف) مباحثات و مناظرات كلامي

در عصر امام هادي (عليه السّلام), مكاتب عقيدتي متعددي چون معتزله، اشاعره و… رواج يافته بود و آراء كلامي فراواني در جامعه پديد آمده بود و بازار مباحثي چون جبر و تفويض، امكان يا عدم امكان رؤيت خدا، قدمت يا حدوث قرآن و… داغ بود و در بعضي موارد, اين مباحث حتي به نزاع ميان پيروان اين مكاتب نيز كشيده مي‌شد. تا جايي‌كه در بحث حادث يا قديم بودن قرآن افراد زيادي از دانشمندان شكنجه شدند و تعدادي نيز به خاطر ترس از جان خود, عقايد فرقه‌هاي ديگر را پذيرفتند و حتي احمد بن حنبل, امام حنابله را به خاطر اين كه اقرار به مخلوق بودن قرآن نكرد, تازيانه زدند. [23] اين واقعه, در تاريخ به نام «محنة القرآن» معروف شده است. [24]

امام هادي (عليه السّلام) نيز به عنوان رهبر جريان تشيع, مدام در برابر سؤالات مختلفي از اين دست قرار مي‌گرفت. از سوي ديگر نفوذ برخي از اين آراء باطل در محافل شيعه, ضرورت هدايت و رهبري فكري شيعيان از سوي امام را شدت مي‌بخشيد؛ لذا اكثر مناظرات امام هادي (عليه السّلام), پيرامون اين‌گونه موضوعات كلامي بوده و روايات متعددي از ايشان در اين زمينه نقل شده است. [25] به عنوان نمونه, نامه‌ي امام هادي (عليه السّلام) به مردم اهواز در موضوع جبر و تفويض از اين قبيل است. [26]

بديهي است با وجود مباحثي اين‌چنين حساس و سرنوشت‌ساز كه هدايت يا گمراهي افراد و گروه‌هاي زيادي به آن بستگي دارد, مباحث نظري علم الحديث, چندان اهميتي نخواهد داشت؛ لذا امام هادي (عليه السّلام) در آن فرصت‌هاي اندكي كه به دست مي‌آمد به مسائل مهم اعتقادي و كلامي مي‌پرداختند و فرصت پرداختن به مسائل علم الحديث اندك بود.

## ب) فعاليت غلات و لزوم مبارزه‌ي جدي با آن‌ها

از جمله مسائل و مشكلات مهمي كه امام هادي (عليه السّلام), در طول دوران امامت خويش با آن رو به رو بودند، مسئله‌ي غلات و كساني بود كه در زمينه‌ي محبت اهل‌بيت (عليهم السّلام) راه افراط پيموده و سر از بيراهه‌هاي شرك در آورده بودند. روشن است كه خطر اين‌گونه دشمنان دوست‌نما, بيشتر از دشمنان ديگر, جريان تشيع را تهديد مي‌كرد. از اين رو امام هادي (عليه السّلام) مبارزه با اين افراد را نيز در سرلوحه‌ي برنامه‌ي خويش قرار داده و از هر فرصتي براي اثبات بطلان عقايد آنان استفاده مي‌كردند و چون از هدايت آنان نااميد مي‌شدند، آن‌ها را نفرين كرده و اصحاب خود را به دوري جستن از اين افراد امر مي‌كردند. [27] همان‌گونه كه در آراي علم الحديثي امام (عليه السّلام) خواهيم ديد, بيشتر روايات وارده از امام هادي (عليه السّلام) در جرح و تعديل راويان، مربوط به لعن و نفرين غاليان و رهبران آنان است؛ به عبارت ديگر, بخش اعظمي از تلاش‌هاي علم الحديثي امام هادي (عليه السّلام) به بحث جرح و تعديل راويان، آن هم فقط جرح غاليان, مربوط مي‌شود.

## ج) مسئله‌ي غيبت امام زمان (عج) و لزوم توجه بيشتر به آن

مسئله‌ي مهم ديگري كه در اين عصر مطرح بود، آماده كردن مردم براي پذيرش مسئله‌ي غيبت امام عصر (عج) بوده است. از آن‌جا كه تا آن زمان, شيعيان هميشه به امام دسترسي داشتند, لذا ممكن بود پذيرش مسئله غيبت ـ در صورت طرح اين مسئله به‌صورت ناگهاني ـ از سوي مردم به راحتي انجام نپذيرد؛ از اين رو امام هادي و امام عسگري (عليهما السّلام) ضمن دادن آگاهي‌هاي لازم به مردم در زمينه‌ي غيبت, كمتر در اجتماع مردم حضور مي‌يافتند و بيشتر توسط اصحاب خاص خود با مردم تماس مي‌گرفتند تا مردم را براي پذيرش مسئله‌ي غيبت آماده كنند. [28] اين امر, يعني عدم حضور دائمي امام (عليه السّلام) در اجتماع‌شيعيان و آماده‌سازي آنان براي پذيرش مسئله غيبت, از جمله مسائلي بود كه باعث محدودتر شدن ارتباط امام (عليه السّلام) با شيعيان و در نتيجه محدوديت احاديث صادره از آن امام همام گرديد.

مجموع اين عوامل باعث شد كه امام هادي (عليه السّلام) در طول دوران امامت خويش, فرصت چنداني براي طرح مباحث علم الحديث نداشته باشند و اندك رواياتي كه در اين زمينه از ايشان رسيده, اكثراً پاسخ‌هايي است كه امام (عليه السّلام) به سؤالات اصحاب در زمينه‌هاي مختلف علوم حديث داده‌اند؛ وگرنه به دلايلي كه ذكر شد, امام هادي (عليه السّلام) مجال بيان قواعد علم الحديث را به صورت تفصيلي نداشتند؛ لذا مباحث و آراي علم الحديثي در كلام امام هادي (عليه السّلام) بسيار اندك است.

# قلّت نسبي روايات امام هادي (عليه السّلام)

يكي ديگر از عواملي كه باعث شده است تا احاديث امام هادي (عليه السّلام) در حوزه‌ي علوم حديث محدود شود اين است كه مجموع روايات آن‌حضرت در مقايسه با ساير ائمه (عليهم السّلام), بسيار اندك است؛ به عنوان مثال از امام صادق (عليه السّلام) بيش از دوازده هزار روايت در كتب روايي آمده است؛ در كتاب موسوعة الامام الصادق (عليه السّلام) تأليف سيد محمد كاظم قزويني, 11624 روايت از آن امام, درباره‌ي موضوعات مختلف آمده است. [29] اما مجموع روايات امام هادي (عليه السّلام) در كتب روايي شيعه به 500 روايت نمي‌رسد و در مسند الإمام الهادي (عليه السّلام) كمتر از 400 روايت از ايشان آمده است. لذا از آن‌جا كه كل روايات وارده از امام هادي (عليه السّلام) در مقايسه با ساير ائمه ـ خصوصاً صادقين (عليهما السّلام) ـ بسيار كم است, لذا به طريق اولي روايات وارده از آن امام در حوزه‌ي علوم حديث نيز بسيار كم خواهد بود.

## آراي علم الحديثي امام هادي (عليه السّلام)

گفتيم كه در ميان احاديث وارده از امام هادي (عليه السّلام), رواياتي هست كه بيان‌گر برخي از قواعد علم الحديث مي‌باشد و از آن‌جا كه شناخت اين روايات, مي‌تواند راه‌گشاي محققين در اين زمينه باشد, لذا در اين بخش آراي علم الحديثي امام هادي (عليه السّلام) را بيان خواهيم كرد.

# ‍‍ شرايط راوي

روي الكشي, عن أبي محمد جبرئيل بن أحمد الفاريابي قال: حدثني موسي بن جعفر بن وهب قال: حدثني أبوالحسن أحمد بن حاتم بن ماهويه قال: كتبت إليه ـ يعني أباالحسن الثالث ـ أسأله عمن آخذ معالم ديني؟ ـ و كتب أخوه ايضاً بذلك. ـ فكتب إليهما: فهمت ما ذكرتما فاعتمدا في دينكما علي كبير في حبنا و كل كثير التقدم في أمرنا فإنّهم كافوا كما إن شاء الله تعالي. [30]

احمد بن حاتم گويد: به امام هادي (عليه السّلام) نوشتم از چه كسي معارف دينم را ياد بگيرم؟ ـ و برادر او نيز چنين سؤإلي از امام كرده بود. ـ امام (عليه السّلام) براي آن دو نوشت: آنچه را كه گفته بوديد دريافتم. پس در دين خودتان به كسي كه محبّتش نسبت به ما بيشتر است و كسي كه در ولايت ما سابقه‌ي بيشتري دارد اعتماد كنيد كه چنين افرادي براي شما [در اين امر] كفايت مي‌كنند إن شاء الله.

آنچه كه در نگاه اول مي‌توان از اين روايت دريافت, اين است كه در اخذ روايت و قبول آن از روات، محبت اهل‌بيت (عليهم السّلام) شرط اساسي است؛ به عبارت ديگر امامي بودن راوي شرط اساسي در قبول روايت اوست. اما آنچه در اين روايت كمتر بدان مورد توجه قرار گرفته، عبارت «كل كثير التقدم في حبّنا» است كه مي‌توان چنين از آن برداشت كرد: چنانچه تمامي روات دو حديثِ متعارض، امامي مذهب باشند, روايتي رجحان دارد كه راوي آن در امامي بودن سابق باشد. شايد علت عدم توجه علماي حديث به اين مطلب, اين باشد كه چنين موردي به ندرت يافت مي‌شود؛ ولي به هر حال مي‌توان از اين روايت چنين قاعده‌اي را استخراج كرد. لازم به ذكر است كه در علوم حديث, امامي بودن راوي از شرايط سند صحيح و حسن است.

# شرايط عمل به حديث و دعوت به عرضه‌ي حديث به معصومين (ع)

## 1ـ محمد بن عيسي قال:

أقرأني داود بن فرقد الفارسي كتابه إلي أبي‌الحسن الثالث (عليه السّلام) وجوابه بخطه فقال نسألك عن العلم المنقول إلينا عن آبائك و اجدادك قد اختلفوا علينا فيه, كيف العمل به علي اختلافه؟ إذا نرد إليك فقد اختلف فيه. فكتب ـ و قرأته ـ ما علمتم أنه قولنا فألزموه و ما لم تعلموا فردوه إلينا. [31]

محمد بن عيسي گويد: داود بن فرقد فارسي نامه خودش به امام هادي (عليه السّلام) و پاسخ ايشان را براي من خواند كه سؤال كرده بود: از شما درباره علم روايت شده از پدران و نياكانتان كه به صورت‌هاي مختلف به ما رسيده است, مي‌پرسيم؛ در صورت وجود اختلاف، عمل بدان چگونه است؟ پس امام (عليه السّلام) نوشت: هر چه را كه دانستيد سخن ماست بدان عمل كنيد و هر چه را كه ندانستيد به خودمان بر‌گردانيد.

اين روايت به بيان يكي از شرايط عمل به حديث مي‌پردازد, به اين ترتيب كه هر گاه يقين شود روايتي سخن معصوم است, عمل به آن لازم مي‌باشد؛ يعني علم به صدور حديث از معصوم, الزام در عمل به آن را در پي دارد. حال اين سؤال پيش مي‌آيد كه در رواياتي كه علم به صدور روايت از معصوم نداريم چه كنيم؟ پاسخ اين سؤال در قسمت دوم روايت است كه مي‌فرمايد: اين‌گونه روايات را به معصوم عرضه مي‌كنيم؛ و ما در صفحات آينده درباره‌ي عرضه روايات بحث خواهيم كرد.

## 2ـ من كتاب المسائل:

من مسائل محمد بن علي بن عيسي: حدثنا محمد بن أحمد بن محمد بن زياد و موسي بن محمد بن علي بن موسي قال كتبت إلي أبي‌الحسن (عليه السّلام) أسأله عن العلم المنقول إلينا عن آبائك و اجدادك صلوات الله عليهم قد اختلف علينا فيه فكيف العمل به علي اختلافه و الرد اليك فيما اختلف فيه فكتب عليه‌السّلام: «ما علمتم أنه قولنا, فألزموه و ما لم تعلموا فردّوه إلينا. » [32]

محمد بن احمد و موسي بن محمد گويند: به امام هادي (عليه السّلام) نوشتم و از او درباره‌ي علمي كه از پدران او بر ما مي‌رسد سؤال كردم كه به‌صورت‌هاي مختلف به ما رسيده است؛ حال با اين اختلافات, عمل به آن‌ها يا بازگرداندن آن‌ها به شما چگونه است؟ امام (عليه السّلام) نوشتند: هر چه را كه دانستيد سخن ماست, پس بدان عمل كنيد و هر چه را كه ندانستيد به ما بازگردانيد.

اين روايت تقريباً با روايت قبلي يكي است و فقط اسناد آن فرق مي‌كند. اما مطلب ديگري كه از اين روايت مي‌توان دريافت، لزوم عرضه‌ي حديث به معصومين است كه اين عرضه‌ي حديث از كار‌هايي است كه اصحاب ائمه (عليهم السّلام) كراراً آن را انجام مي‌داده‌ا‌‌ند. عرضه‌ي روايت به معصوم, چند شيوه داشته است:

گاهي عرضه‌ي حديث براي تصحيح و تأييد متن حديث بوده است و گاهي عرضه‌ي حديث براي فهم متن حديث و مفهوم آن بوده است كه در بخش اقدامات علم الحديثي امام, نمونه‌هايي از عرضه‌ي احاديث به امام هادي (عليه السّلام) را ذكر خواهيم كرد.

## 3ـ پرهيز از غرائب :

نكته‌ي ديگري كه از روايت فوق مي‌توان برداشت كرد، پرهيز از احاديث غريب است؛ بدين معني كه هر حديثي كه صدور آن از معصوم مشهور باشد, مي‌توان بدان عمل كرد؛ ولي هر حديثي كه نزد علماي حديث, غريب باشد عمل به آن ابتداءً جايز نيست و بايد به معصوم عرضه شود.

## 4ـ رعايت شرايط نقد حديث :

محمد بن الحسين عن محمد بن إسماعيل عن حمزة بن بزيع عن علي السائي عن أبي‌الحسن (عليه السّلام) أنه كتب إليه في رسالة و لا تقل لما بلغك عنا أو نسب إلينا: هذا باطل و إن كنت تعرف خلافه فإنك لا تدري لِمَ قلنا و علي أي وجهٍ و صفة؟ [33]

امام هادي (عليه السّلام), در نامه‌اي به علي السائي نوشت: هر گاه روايتي از ما به تو رسيد و يا چيزي را به ما نسبت دادند, تو فوراً نگو كه اين باطل است؛ اگر چه خلاف آن را [از ما] بداني, چرا كه تو نمي‌داني ما چرا آن حرف را زده‌ايم و بر چه وجه و صفتي بيان كرده‌ايم.

اين روايت, اشاره به اين نكته‌ي مهم دارد كه نقد حديث شرايطي را مي‌طلبد و هر كسي صلاحيت اين كار را ندارد. ضمناً از جمله «فإنك لا تدري لِمَ قلنا و علي أي وجهٍ و صفة» مي‌توان دريافت كه سخنان ائمه (عليهم السّلام) نيز همانند قرآن وجوه مختلفي دارند كه شناخت اين وجوه نيازمند تدبر و تعقل است و سزاوار نيست كه به محض دريافت روايتي كه در ظاهر با آموزه‌هاي ديني مخالف است نبايد به مجعول بودن آن حكم داد؛ بلكه بايد جانب احتياط را رعايت كرده و امكان وجود تقيه يا وضعِ حكم جديد و… را در نظر گرفت.

## 5ـ پرهيز از قياس در برداشت از روايات :

السندي بن محمد, عن صفوان بن يحيي, عن محمد بن حكيم, عن أبي‌الحسن (عليه السّلام) قال: قلت له: تفقّهنا في الدين و روّينا و ربّما ورد علينا رجل قد ابتلي بشيء صغير الذي ما عندنا فيه بعينه شيءٍ و عندنا ما هو يشبه مثله، أفَنُفْتيه بما يشبهَه؟ قال: لا و ما لكم و القياس في ذلك هلك من هلك بالقياس…. [34]

محمد بن حكيم گويد: به امام هادي (عليه السّلام) عرض كردم: ما در دين تقيه كرديم و اي بسا شخصي بر ما وارد مي‌شود كه مسئله‌ي كوچكي دارد كه ما عين آن را تا به حال نديده‌ايم و لكن چيزهايي شبيه آن قبلاً نزد ما بوده است آيا مي‌توانيم به مسائل مشابه آن فتوا بدهيم؟ امام (عليه السّلام) فرمود: خير، شما را با قياس چه كار؟ هر كس هلاك شد به خاطر اين هلاك شد كه قياس كرد.

اولين نكته‌اي كه در مطالعه‌ي اين روايت دريافت مي‌شود, پرهيز از قياس در برداشت از روايات است. قياس از جمله مسائلي است كه در فقه شيعه جايز نيست؛ اما متأسفانه علماي اهل سنت در بسياري از امور از آن استفاده كرده و به بيراهه رفته‌اند. به هر حال قياس در برداشت از آيات و روايات جايز نيست.

## اقدامات امام هادي (ع) در زمينه‌ي علوم حديث

اقدامات امام هادي (عليه السّلام) در حوزه‌ي علوم حديث را مي‌توان در سه بخش عمده بيان كرد:

1. تصحيح، تأييد و ردّ احاديث يا مجموعه‌هاي حديثي

2. جرح و تعديل راويان توسط امام هادي (عليه السّلام)

3. تأليف يا املاء مجموعه‌هاي روايي

1ـ تصحيح، تأييد و ردّ احاديث يا مجموعه‌هاي حديثي

الصدوق قال: حدثني أبي قال: حدثنا سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن بعض أصحابنا قال: دخلت علي أبي‌الحسن علي بن محمد العسكري (عليه السّلام) يوم الأربعاء و هو يحتجم فقلت له: إن اهل المحرمين يروون رسول‌الله (صلي الله عليه و آله) أنه قال: من احتجم يوم الأربعاء فأصابه بياض فلا يلو من إلّا نفسه؛ فقال: «كذبوا, إنما يصيب ذلك من حملته أمّه في طمث.» [35]

راوي مي‌گويد: در روز چهارشنبه امام هادي (عليه السّلام) را ديدم كه حجامت مي‌كند عرض كردم: اهل حرمين (مكه و مدينه) از پيامبر (صلي الله عليه و آله) روايت مي‌كنند كه فرمودند: هر كس در روز چهارشنبه حجامت كند و به سفيدي مبتلا شود جز خودش هيچ كس را ملامت نكند. امام (عليه السّلام) فرمود: دروغ مي‌گويند؛ اين در صورتي است كه مادرش او را در حال حيض باردار شده باشد.

اين روايت, از جمله رواياتي است كه اقدام امام هادي (عليه السّلام) نسبت به اصلاح حديث را نشان مي‌دهد.

علي بن مهزيار قال: قلت [لأبي‌الحسن (عليه السّلام)]: روي بعض مواليك عن آبائك (عليهم السّلام) إن كل وقف إلي وقت معلوم, فهو واجب علي الورثة و كل وقف إلي غير وقت معلوم جهل مجهول باطل مردود علي الورثة و أنت أعلم بقول آبائك؟ فكتب: «هو عندي كذا» [36]

علي بن مهزيار گويد: به امام هادي (عليه السّلام) گفتم: بعضي از دوستانت از پدرانت روايت مي‌كنند كه هر وقفي به وقتي معلوم بر ورثه واجب است و هر وقفي به غير وقتي معلوم جهل و نامعلوم و باطل است و به ورثه بازگردانده مي‌شود. تو خود به گفتار پدرانت داناتري. [آيا همين‌طور است كه مي‌گويند؟] پس حضرت نوشتند: همين‌گونه است.

اين روايت نيز نمونه‌اي از روايات عرضه شده بر امام هادي (عليه السّلام) است كه ايشان آن را تأييد كرده‌اند.

محمد بن الريان: كتبت إلي العسكري (عليه السّلام): جعلت فداك روي لنا أن ليس لرسول‌الله (صلي الله عليه و آله) من الدنيا إلا الخمس؛ فجاء الجواب: «إن الدنيا و ما عليها لرسول‌الله (صلي الله عليه و آله).» [37]

محمد بن ريان مي‌گويد: به امام عسگري (عليه السّلام) نوشتم: فدايت گردم به ما روايت شده كه رسول خدا از دنيا چيزي جز خمس نداشته است پس جواب آمد: دنيا و هر آنچه در دنيا است از آنِ رسول خداست.

اين روايت نيز نمونه‌اي از روايات عرضه شده‌اي است كه امام هادي (عليه السّلام) آن را رد كرده‌اند.

بر خلاف روايات قبل كه هدف از عرضه‌ي آن‌ها تصحيح، تأييد و يا ردّ آن‌ها از طرف معصوم (عليه السّلام) است, گاهي رواياتي عرضه مي‌شد و از امام درخواست مي‌شد مفهوم آن را بيان فرمايد كه در اين‌جا به ذكر يك نمونه بسنده مي‌كنيم:

صقر بن أبي دلف, به خدمت امام هادي (عليه السّلام) رسيد و عرض كرد: يا سيدي, حديث يروي عن النبي لا أعرف معناه, قال ما هو؟ قلت: قوله: «لا تعادوا الأيام فتعاديكم» ما معناه؟ فقال: «نعم, الايام نحن, بنا قامت السماوات و الارض, فَالسَّبتُ اسم رسول‌الله و الأحد أميرالمؤمنين و الإثنين الحسن والحسين و الثلثاء علي بن الحسين و محمد بن علي الباقر و جعفر بن محمد و الأربعاء موسي بن جعفر و علي بن موسي و محمد بن علي و أنا و الخميس ابني الحسن و الجمعة ابن ابني و إليه تجتمع العصابة الحق و هو الذي يملأها قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً فهذا معني الأيام و لا تعادوا الأيام في الدنيا فيعادوكم في الآخرة» [38]

صقر بن أبي دلف گويد: به امام هادي (عليه السّلام) عرض كردم كه مولاي من حديثي از پيامبر (صلي الله عليه و آله) روايت شده كه معنايش را نمي‌دانم؛ فرمود: آن حديث چيست؟ عرض كردم: فرمايش آن حضرت كه فرمود: با روزها دشمني نكنيد, آن‌ها با شما دشمني مي‌كنند. معني اين حديث چيست؟ فرمود: «آري روزها ما هستيم و آسمان و زمين با وجود ما برپا شده است. شنبه اسم رسول اكرم (صلي الله عليه و آله) و يكشنبه اميرالمؤمنين (عليه السّلام) و دوشنبه حسن و حسين و سه‌شنبه علي بن حسين و محمد بن علي باقرالعلوم و جعفر بن محمد و چهارشنبه موسي بن جعفر و علي بن موسي و محمد بن علي و من و پنج‌شنبه فرزندم حسن و جمعه فرزند فرزندم است و گروه حق بر گرد او جمع مي‌شوند و اوست كسي كه زمين را از عدل و داد پر مي‌كند هم‌چنان كه از ظلم و ستم پر شده باشد و اين است معني روزها و در دنيا با روزها دشمني نكن كه با تو در آخرت دشمني مي‌كنند.»

اين روايت نمونه‌اي از رواياتي است كه هدف راوي از عرضه‌ي آن به امام هادي (عليه السّلام), دريافت معني و پيام حديث است.

علاوه بر عرضه و تصحيح روايات, گاهي اتفاق مي‌افتاد كه يكي از اصحاب، كتاب يا مجموعه‌اي حديثي را به خدمت امام آورده و امام پس از رؤيت و مطالعه‌ي آن كتاب, نسبت به تأييد، تصحيح يا ردّ آن اقدام مي‌فرمودند كه به چند نمونه از اين موارد در دوره‌ي امام هادي (عليه السّلام) اشاره مي‌كنيم:

1ـ داود بن القاسم الجعفري قال: ادخلت كتاب «يوم و ليلة» الذي ألّفه يونس بن عبدالرحمن، علي أبي‌الحسن العسكري (عليه السّلام) فنظر فيه و تصفحه كله ثم قال: «هذا ديني و دين آبائي و هوالحق كله» [39]

داود بن قاسم مي‌گويد: كتاب «يوم و ليله» يونس بن عبدالرحمن را به امام عسگري (عليه السّلام) عرضه كردم؛ ايشان در آن نگاه كرد و همه‌ي آن را ورق زده سپس فرمودند: اين دين من و دين پدران من است و همه‌ي آن حقيقت است.

2ـ سهل بن يعقوب مي‌گويد: كتاب «اختيارات الأيام» از امام صادق (عليه السّلام) را به دست آوردم و آن را به حضور امام هادي (عليه السّلام) بردم و عرض كردم: «مما حدثني به الحسن بن عبدالله بن مطهر, عن محمد بن سليمان, عن أبيه, عن سيدنا الصادق في كل شهر فأعرضه عليك؟ فقال لي: افعل! فلمّا عرضته عليه و صحّحته قلت له يا سيدي في أكثر هذه الأيام قواطع عن المقاصد لما ذكر فيها من التحذير و المخاوف… .» [40]

حديث ادامه دارد و اجمالاً اين كه امام هادي (عليه السّلام), در نهايت كتاب را تأييد مي‌كنند.

## 2ـ جرح و تعديل راويان توسط امام هادي (ع)

رواياتي از امام هادي (عليه السّلام), در منابع حديثي نقل شده است كه در آن‌ها برخي از روات حديث تعديل و يا احياناً جرح و ذم شده‌اند. البته اين روايات آن‌گونه كه نقل قول‌هاي رجإلي دلالت مي‌كند, صراحتاً به تعديل و جرح دلالت ندارند؛ بلكه مضمون كلام امام به گونه‌اي است كه مي‌توان از آن به عنوان مدح يا قدح براي راوي استفاده كرد.

# تعديل راويان در كلام امام هادي (ع)

## 1ـ يونس بن عبدالرحمن

در صفحات قبل گفتيم كه ابوهاشم جعفري كتاب «يوم و ليله» از يونس را به امام عرضه داشت و ايشان پس از رؤيت كتاب و ورق زدن آن فرمودند: «اين دين من و دين پدرانم است و همه‌ي آن حق است.»

از اين روايت, علاوه بر تأييد كتاب يونس, مي‌توان مدح يونس بن عبدالرحمن را نيز به دست آورد.

## 2ـ علي بن جعفر

قال الكشي: وجدت بخط جبرئيل بن أحمد, عن موسي بن جعفر, عن إبراهيم بن محمد أنه قال: كتبت إلي أبي‌الحسن (عليه السّلام): جعلت فداك قبلنا أشياء يحكي عن فارس و الخلاف بينه و بين علي بن جعفر حتي صار يبرأ بعضهم من بعض، فإن رأيت أن تَمنّ علي بما عندك فيهما و أيهما يتولي حوائج قبلك حتي لا أعدوه إلي غيره فقد احتجت إلي ذلك فعلت إن شاء الله؟

فكتب: «ليس عن مثل هذا يسأل و لا في مثله يشك، قد عظم الله قدر علي بن جعفر متعنا الله تعإلي عن يقايس إليه فاقصد علي بن جعفر بحوائجك و اخشوا فارساً و امتنعوا من إدخاله في شيء من أموركم تفعل ذلك أنت و من أطاعك من أهل بلادك فإنه قد بلغني ما تموه به علي الناس فلا تلتفتوا إليه إن شاء الله [41] .»

ابراهيم بن محمد گويد: به امام هادي (عليه السّلام) نوشتم: فدايت شوم؛ نزد ما چيز‌هايي است كه از فارس و اختلافش با علي بن جعفر حكايت مي‌كند, تا جايي‌كه آن دو از همديگر دوري مي‌جويند. پس اگر صلاح مي‌داني بر ما منت گذاشته و ‍]بفرماييد] كدام يك از آن دو امور را از طرف شما متولي است تا اين كه با او دشمني نكرده و از او پيروي كنيم. پس امام (عليه السّلام) نوشت: «در چنين چيزي جاي سؤال و ترديد نيست. قطعاً خداوند منزلت علي بن جعفر را رفيع كرده ـ كه خداوند ما را با وجودش متمتع گرداندـ از اين كه با كسي چون فارس مقايسه شود. پس در كارهايت به علي بن جعفر رجوع كن و از فارس بترسيد و او را از دخالت كردن در كارهايتان باز داريد. تو و كسانيكه از تو حرف‌شنوي دارند چنين كنيد. به‌درستي آنچه كه او به مردم به دروغ جلوه مي‌دهد به من رسيده است پس به او توجه نكنيد ان شاء الله.»

اين روايت, در تعديل و توثيق علي بن جعفر و جرح فارس كاملاً واضح است و نيازي به توضيح ندارد؛ البته غير از اين روايت، روايت‌هاي ديگري نيز درباره علي بن جعفر وجود دارد كه هيچ‌كدام به اندازه اين روايت در توثيق علي بن جعفر آشكار نيستند. [42]

## 3ـ ابن علي راشد، عيسي بن جعفر و ابن بند

الكشي قال: حدثني محمد بن قولويه قال: حدثنا سعد بن عبدالله قال: حدثنا احمد بن هلال عن محمد بن الفرج قال: كتبت إلي أبي‌الحسن (عليه السّلام) اسأله عن ابي علي بن راشد و عن عيسي بن جعفر بن عاصم و ابن بند؟ فكتبت الي: «ذكرت ابن راشد رحمه الله فانه عاش سعيداً و مات شهيداً و دعا لابن بند و العاصمي.» [43]

محمد بن فرح گويد: به امام هادي (عليه السّلام) نامه نوشته و از او درباره علي بن راشد و عيسي بن جعفر و ابن بند پرسيدم. حضرت نوشت: ابن راشد را ياد كردي؛ خدا او را رحمت كند. خوشبخت زيست و شهيد از دنيا رفت و ابن بند و عيسي بن جعفر را نيز دعا كرد.

اين روايت, در توثيق ابن راشد تقريباً آشكار است؛ چرا كه امام (عليه السّلام) او را خوشبخت در دنيا و آخرت معرفي كرده است. اما در اين كه دعاي امام هادي (عليه السّلام) در مورد ابن بند و عيسي بن جعفر مي‌تواند دلالت بر توثيق داشته باشد, بايد گفت كه اين‌چنين نيست و اين دعا فقط در حد يك مدح پذيرفته است؛ چرا كه امام توثيق آشكاري انجام نداده‌اند بلكه آن دو را دعا كرده‌اند و صِرف دعاي امام در حق كسي, نمي‌تواند به عنوان دليلي بر وثاقت و عدالت راوي مطرح شود.

## 4ـ ايوب بن نوح

المجلسي عن الطوسي أنه قال: من المحمود بن أيوب بن نوح بن دراج ذكر عمرو بن سعيد المدائني و كان فطحياً قال: كنت عند أبي‌الحسن العسكري (عليه السّلام) بصريا إذ دخل أيوب بن نوح و وقف قدّامه فأمره بشيء، ثم انصرف و التفتَ إلي أبوالحسن (عليه السّلام) و قال: «يا عمرو إن أحببت أن تنظر إلي رجل من أهل الجنة فانظر إلي هذا.» [44]

عمرو بن سعيد ـ كه فطحي بود ـ گويد: نزد امام هادي (عليه السّلام) بودم كه ايوب بن نوح وارد شده و در برابر امام ايستاد. امام, انجام كاري را به او امر كردند. سپس رو به من كرده و فرمودند: اي عمرو, اگر دوست داشتي به صورت يكي از اهل بهشت نگاه كني, پس به اين ‍]ايوب] نگاه كن.

دلالت اين روايت بر مدح ايوب, آشكار است و با آن كه راوي حديث, فطحي‌مذهب است, مي‌تواند به عنوان توثيق براي ايوب بن نوح محسوب شود؛ چرا كه در روايات مدح, اگر راوي غير امامي باشد و روايت در توثيق امامي باشد, روايت آن غير امامي را مي‌پذيريم.

# جرح راويان در كلام امام هادي (عليه السّلام)

## 1ـ علي بن حسكة قمي

الكشي قال: حدثني الحسين بن الحسن بن بندار القمي قال: حدثنا سهل بن زياد الآدمي قال: كتبت بعض أصحابنا إلي أبي‌الحسن العسكري (عليه السّلام) جعلت فداك يا سيدي إن علي بن حسكه يدعي أنه من أوليائك و أنك أنت الأول القديم و أنه بابك و نبيك أمرته أن يدعو إلي ذلك و يزعم أن الصلاة و الزكاة و الحج و الصوم كل ذلك معرفتك و معرفة من كان في مثل حال ابن حسكه فيما يدعي من البابية و النبوة، فهو موص كامل سقط عنه الاستعباد بالصلاة و الصوم و الحج و ذكر جميع شرائع الدين ان معني ذلك كله ما ثبت لك و مال الناس اليه كثيراً فان رأيت ان تمن علي مواليك بجواب في ذلك تنجيهم من الهلكه؟

قال: فكتب (عليه السّلام): «و كذب ابن حسكه عليه لعنة الله و بحسبك اني لاأعرفه في موإلي ماله لعنه الله فوالله ما بعث الله محمداً و الانبياء قبله الا بالحنيفيه و الصلاة و الزكاة و الصيام و الحج و الولايه و ما دعي محمد (صلي الله عليه و آله) الا إلي الله وحده لا شريك له و كذلك نحن الاوصياء من ولده عبدالله لا نشرك به شيئاً إذ اطعناه رحمنا و ان عصيناه عذبنا، ما لنا علي الله من حجة بل الحجة لله علينا و علي جميع خلقه ابراء إلي الله ممن يقول ذلك و انتفي إلي الله من هذا القول، فاهجروهم لعنهم الله و الجؤهم إلي ضيق الطريق فان وجدتم احداً منهم فاخدش رأسه بالحجر.» [45]

سهل بن زياد گويد: يكي از دوستانمان به امام عسگري (عليه السّلام) نوشت: مولاي من، فدايت گردم علي بن حسكه ادعا مي‌كند كه از دوستان توست و تو اول قديم هستي و او باب ‍]معرفت] توست و پيامبر توست كه او را امر كرده‌اي كه مردم را به سوي تو دعوت كند و مي‌پندارد كه نماز و زكات و حج و روزه، همه شناخت توست و شناخت كساني مثل ابن حسكه, در آنچه كه از بابيت و نبوت ادعا مي‌كند و او مؤمن كامل است كه عبادت به نماز و روزه و حج و جميع شرايع دين از او ساقط شده است و تمامي شرايع دين به معني آن چيزي است كه بر تو ثابت باشد و بسياري از مردم به او متمايل شده‌اند. اگر صلاح بدانيد, بر ما منت گذارده و جوابي بدهيد كه دوست‌دارانتان را از هلاكت نجات دهد.

امام (عليه السّلام) نوشت: «ابن حسكه دروغ گفته خدا او را لعنت كند و براي تو همين كافي است كه من او را درميان دوستانم نمي‌شناسم. لعنت خدا بر او باد. قسم به خدا كه خداوند محمد ـ كه درود خدا بر او باد ـ و ديگر انبيا را جز به دين حنيف و نماز و زكات و روزه و حج و ولايت مبعوث نكرد و او جز براي خداوند يكتاي لا‌شريك دعوت نكرد و ما اوصياء از فرزندان او و بندگان خداوند اين‌چنين هستيم كه شريكي براي او قرار نمي‌دهيم. اگر او را اطاعت كنيم بر ما رحمت مي‌كند و اگر سركشي كنيم عذابمان مي‌كند. ما دليلي بر خداوند نداريم بلكه حجت از آن خداوند است بر ما و بر جميع آفريدگانش. به خداوند پناه مي‌برم از آنچه مي‌گويند. پس آن‌ها را ترك كنيد كه لعنت خداوند بر آن‌ها باد و آن‌ها را در تنگنا قرار دهيد و اگر كسي از آنان را يافتيد سرش را با سنگ بشكنيد.»

اين روايت, دلالت آشكار در دروغگو بودن ابن حسكه دارد. البته غير از اين روايت، روايت‌هاي ديگري نيز در جرح او وجود دارد كه هيچ‌كدام در شدت جرح به پاي اين روايت نمي‌رسند و ما از ذكر آن‌ها خودداري كرديم.

## ‍‍2ـ ابن باباي قمي و فَهري

قال الكشي: قال سعد: حدثني العبيدي قال: كتب إلي العسكري ابتداءً منه: «أبرأ إلي الله من الفهري و الحسن بن محمد بن بابا القمي، فأبرأ منهما فاني محذّرك و جميع موإلي و إني ألعنهما عليهما اللعنة الله مستأكلين بأكلان بنا الناس فتّانين مؤذبين آذاهما الله, أرسلهما في للعنه و أرسلهما في الفتنة ركسا يزعم ابن بابا أني بعثته نبياً و أنه باب عليه لعنة الله سخر منه الشيطان فأقواه، فلعن الله من قبل منه ذلك. يا محمد, إن قدرت أن تخدش رأسه بالحجر فافعل, فإنه قد آذاني, آذاه الله في الدنيا و الآخرة.» [46]

عبيدي گويد: امام هادي (عليه السّلام) برايم نوشت: برائت مي‌جويم از فهري و ابن بابا و تو نيز از آن دو برائت بجوي و دوري كن و من, تو را و جميع دوستانم را از اين دو بر حذر مي‌دارم و آن‌ها را لعن مي‌كنم, لعنت خداوند بر آن دو باد؛ فتنه‌گران و اذيت‌كنندگاني كه خداوند آن‌ها را آزار دهد و آن‌ها را در لعنت خود بفرستد. ابن بابا مي‌پندارد كه من او را مبعوث كرده‌ام و او بابي بر آن است. لعنت خداوند بر او باد! شيطان او را تسخير كرده و او را تقويت مي‌كند و خداوند طرفداران او را لعنت كند. اي محمد, اگر توانستي سر او را با سنگ بشكن اين كار را بكن كه او مرا اذيت كرده. خداوند او را در دنيا و آخرت اذيت كند.

لازم به توضيح نيست؛ چرا كه اين روايت نيز در جرح ابن بابا و فهري آشكار است. روايت‌هاي ديگري نيز در جرح او وجود دارد كه به همين يك روايت اكتفا مي‌كنيم. [47]

**منابع و مآخذ**

1. ابن بابويه، محمد بن علي؛ كمال الدين و تمام النعمة، ترجمه‌ي منصور پهلوان، چاپ اول، قم: دارالحديث، 1380ش.

2. اصفهاني، ابوالفرج؛ مقاتل الطالبين، چاپ سوم، بيروت: مؤسسة الأعلمي، 1419 هـ . ق.

3. امين، سيد محسن؛ في رحاب ائمة اهل البيت (عليهم السّلام)، ترجمه‌ي علي حجتي كرماني، چاپ اول، تهران: سروش، 1374ش.

4. حراني، حسين بن شعبه؛ تحف العقول عن آل الرسول، ترجمه‌ي آيت‌الله كمره‌اي، تهران: كتابخانه‌ي اسلاميه، 1369ش.

5. حرّ عاملي، محمد بن حسن؛ وسائل الشيعة إلي تحصيل مناسك الشريعة، چاپ اول، بيروت؛ مؤسسه آل البيت، 1413.

6. خضري بك، شيخ محمد؛ محاضرات تاريخ الأمم الإسلامية، دارالفكر، بي‌تا.

7. خطيب بغدادي؛ تاريخ البغداد، بيروت: دار الكتاب العربي، بي‌تا.

8. سيوطي،جلال‌الدين؛ تاريخ الخلفاء، بيروت: المكتبة العصرية، 1422هـ.ق.

9. صادقي اردستاني، احمد؛ زندگاني حضرت عبدالعظيم (عليه السّلام)، چاپ سوم، تهران: حافظ نوين، 1380ش.

10. طوسي، محمد بن حسن؛ تهذيب الأحكام، بيروت: دار صعب،1410هـ.ق.

11. طوسي، محمد بن حسن؛ اختيار معرفة الرجال، چاپ اول، مشهد: دانشگاه فردوسي، 1348ش.

12. عطاردي، عزيزالله؛ مسند الإمام الهادي (عليه السّلام)، چاپ اول، قم: مؤتمر العالمي للإمام الرضا (عليه السّلام)، 1410هـ .ق.

13. عقيقي بخشايشي؛ چهارده نور پاك، چاپ اول، تهران: نويد اسلام، 1381ش.

14. قرشي، باقر شريف؛ حياة الإمام الهادي (عليه السّلام)، چاپ اول، بيروت: دار الأضواء، 1408ش.

15. كليني، محمد بن يعقوب؛ الكافي، چاپ سوم، بيروت: دارصعب، 1401هـ.ق.

16. مجلسي، محمد باقر؛ بحار الأنوار، چاپ سوم، بيروت: دار احياء التراث العربي، 1403هـ .ق.

17. مجلسي، محمد باقر؛ جلاء العيون، تهران، كتاب فروشي اسلاميه، 1353ش.

18. معارف، مجيد؛ تاريخ عمومي حديث، چاپ اول، تهران: كوير، 1377ش.

**پاورقي**

[1] . جهت اطلاع از فرمان منع كتابت حديث و علل و عوامل آن بنگريد به: تاريخ عمومي حديث، ص95ـ67.

[2] . جهت اطلاع از فعاليت‌هاي حديثي شيعه در اين دوران بنگريد به: پيشين، ص 240ـ207.

[3] . جهت اطلاع از فعاليت‌هاي حديثي صادقين (عليهما السّلام) بنگريد به: پيشين، ص 250-233.

[4] . جهت اطلاع از فعاليت‌هاي حديثي عسكريين (عليهما السّلام) بنگريد به: پيشين، ص 317-305.

[5] . جهت اطلاع از فعاليت‌هاي غاليان بنگريد به: مسند الإمام الهادي، ص 158-151 و حياة الإمام الهادي (عليه السّلام)، ص 330-270.

[6] . جهت اطلاع از فعاليت‌هاي حديثي حضرت عبدالعظيم (عليه السّلام) و علل مهاجرت وي بنگريد به: زندگاني حضرت عبدالعظيم (عليه السّلام)، ص 54-50.

[7] . جهت اطلاع از وضعيت سياسي عصر امام هادي (عليه السّلام) بنگريد به: حياة الإمام الهادي (عليه السّلام)، ص 300-283.

[8] . في رحاب ائمة اهل البيت، ج6، ص 233.

[9] . پيشين.

[10] . جهت اطلاع از متن نامه‌ي متوكل بنگريد به: بحار الانوار، ج12، ص146.

[11] . چهارده نور پاك، ج12، ص41.

[12] . جلاءالعيون، ص756.

[13] . پيشين، ص757.

[14] . محاضرات تاريخ الأمم الإسلاميه، ص255.

[15] . مقاتل الطالبين، ص478؛ تاريخ الخلفاء، ص 393؛ و پيشين، ص259.

[16] . مقاتل الطالبين، ص502-480.

[17] . تاريخ الخلفاء، ص395.

[18] . تاريخ بغداد، ج13، ص288.

[19] . عقيقي بخشايشي، ج12، ص23.

[20] . اصفهاني، ص479.

[21] . چهارده نور پاك، ج12، ص25.

[22] . پيشين، ص25 و خضري بك، محاضرات تاريخ الامم الاسلاميه، ص259.

[23] . عقيقي بخشايشي، ج12، ص37.

[24] . سيوطي، ص353.

[25] . عقيقي بخشايشي، ج12، ص30.

[26] . براي اطلاع از متن اين رساله بنگريد به: حرّاني، تحف العقول، ص481.

[27] . بنگريد به: مسند الإمام الهادي ، ص 151-158؛ و اختيار معرفة الرجال.

[28] . جهت اطلاع از اقدامات امام هادي (عليه السّلام) در زمينه‌سازي غيبت امام عصر (عج) بنگريد به: كمال الدين و تمام النعمه، ج2، ص103-79.

[29] . ر.ك. به: قزويني، موسوعه الإمام الصادق (عليه السّلام).

[30] . مسند الإمام الهادي، ص83.

[31] . بحار الأنوار، ج2، ص24، ح33.

[32] . پيشين، ج2، ص245، ح55.

[33] . پيشين، ج2، ص186، ح11.

[34] . پيشين، ج2، ص305، ح49.

[35] . مسند الإمام الهادي, ص297.

[36] . كافي، ج7، ص36.

[37] . پيشين، ج1، ص409 - ح6.

[38] . كمال الدين، ج2، ص77، ح9.

[39] . وسائل الشيعه، ج27، ص100، ح75.

[40] . بحار الأنوار ، ج50، ص215، ح1.

[41] . عطاردي، ص154، ح12.

[42] . جهت اطلاع از راويان ديگر در مورد علي بن جعفر بنگريد به: مسند الإمام الهادي، ص160.

[43] . مسند الإمام الهادي، ص159، ح22.

[44] . پيشين، ص162، ح27.

[45] . كشي، ص518.

[46] . پيشين، ص153، ح8 .

[47] . جهت اطلاع از ساير روايات بنگريد به: مسند الإمام الهادي, ص154.

[48] . پيشين، ص154.

[49] . پيشين، ص154، ح11.

[50] . پيشين، ص152، ح6.

[51] . بنگريد به: تحف العقول، ص481 و حياة الإمام الهادي (عليه السّلام)، ص104.

[52] . بنگريد به: ص503 و حياة الإمام الهادي، ص244.

[53] . بنگريد به: تهذيب الاحكام، ج6، ص95؛ و بحار الأنوار، ج102، ص144.